

## نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

محل برگزاری: سالن اجتماعات مهندسين مشاور هرم پی

زمان: پنجشنبه ۶ خرداد ماه سال ۱۴۰۰

عنوان: گفتگو با بزرگان هنر و معماری و شهرسازی

سخنرانان: دکتر محمدمهدی محمودی، دکتر داراب دیبا، دکتر بابک صبری لقای

### چکیده‌ای از سخنرانی‌ها:

**محمودی:** سلام عرض می‌کنم به جناب آقای دکتر داراب دیبا دوست بسیار عزیز و همکار خودم و همچنین جناب آقای دکتر بابک صبری لقای دوست بسیار عزیزمان که از راه دور هستند. این نشست یکصد و شصتمین نشست اندیشکده هرم پی با عنوان گفتگو با بزرگان هنر و معماری و شهرسازی است و قرار بر این است که ما این نشست‌ها را ادامه بدهیم. اولین نشستی که با این عنوان بود در اسفند ۹۸ با آقای دکتر صاعد سمیعی برگزار شد که هنوز کرونا نیامده بود و بعد هم که کرونا آمد، نشست‌ها کمی قطع شد و این بار به صورت مجازی برگزار کردیم که در خدمت جناب آقای دکتر داراب دیبای عزیز هستیم. من به عنوان همکار در دانشگاه در کنار آقای دکتر دیبا بودم و جناب آقای دکتر صبری لقای که از دانشجویان قدیمی آقای دکتر و الان همکار ما هستند از آقای صبری لقای می‌خواهم شروع کنند و بعد در خدمت شما آقای دکتر دیبا هستیم.

**صبری لقای:** با سلام خدمت شما اساتید محترم و عزیز جناب آقای دکتر محمودی و جناب آقای دکتر دیبا، خوشحالم که این فرصت در اختیارم قرار داده شد که در خدمت شما باشم. بی‌صبرانه انتظار می‌کشم که در خدمت صحبت‌های آقای دکتر باشم و گوش بدهم و از تجارب ایشان استفاده کنیم نه تنها ما بلکه تمام نسل جوان‌تر و اساتیدی که الان دارند در جامعه معماری، دانشجویان را هدایت می‌کنند و به آنها آموزش می‌دهند، بتوانند از این تجارب استفاده بکنند. برای اینکه تجاربی است که به نظر من تکرار نشدنی است.

**محمودی:** آقای دکتر دیبا ما یک تقسیم بندی با آقای دکتر صبری کردیم، دوست داریم اول تجربیات تدریس شما در ایران که بیشترین قسمت آن در دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران بود و در بقیه دانشکده‌های معماری ایران و همین‌طور در خارج در خصوص دانشجویان و همکاران بشنویم.

**دیبا:** خدمت همکار بسیار گرامی جناب آقای دکتر محمودی و جناب دکتر بابک صبری سلام عرض می‌کنم. لازم است که یک مطلب خیلی کوتاه قبل از هر چیزی بگویم که با آقای محمودی بالای چهل سال و با آقای دکتر صبری هم حدود سی سال است دوست هستیم و اگر کسی به غیر از شما دو نفر بودند من خیلی صحبت نمی‌کردم. برای اینکه فکر می‌کنم اولین شرطی که برای انسان بودن لازم است این است که وفاداری و انسایت حفظ شود. من در تمام طول عمر چهل سال شما و سی سال بابک عزیز جز وفاداری، محبت، احترام و علاقه چیزی ندیدم و این شرط اول رسیدن به زندگی و دامنه حرفه‌ای است. ما خیلی آرشیتکت داریم، اگر این وفاداری و این دقیقاً لغتی که جناب شهاب ارفعی مرتب تکرار می‌کنند که شما باید وفادار باشید، اگر وفادار باشید این دوستی می‌ماند و می‌توانیم سنگی روی سنگ بگذاریم. بنابراین من هم مثل شما دو نفر بسیار خوشحال هستم و باعث خوشحالی و افتخار من است که با کسانی مثل شما دو نفر در مجموع هفتاد سال دوستی حفظ شود. این مقدمه بود که خواستم خدمت شما بگویم چون برای من اول انسانیت مهم است بعد حرفه. اگر انسانیت وجود نداشته باشد و شما شیمی‌دان یا فیزیک‌دان یا ریاضی‌دان یا مهندس یا معمار باشید

یک زندگی ناقص و یک مقدار هم همراه با دروغ است و من این را شاید کمتر از دانشگاه آموختم ولی بیشتر در صحبت با بزرگان معماری که در طول زندگی فرصت بود، از آنها یاد گرفتم که چقدر این افراد با صداقت صحبت می‌کنند و با همان صحبتی که می‌کنند با همان هم زندگی می‌کنند. اولین آدمی که در این شرایط بود در سال ۱۹۷۰ آقای لویی کان و بعد ۷۴ کنزوتانگه را دیدم. بعد با زکی آشنا شدم. بعد آقای پیتر زومتور، فرانک گهری را دیدم و تقریباً چندسال پیش هم، خانه رابرت ونتوری را قبل از اینکه فوت کند، دیدم. در هندوستان، چندبار خانه دوشی دیدم. با چارلز کورا چندبار صحبت کردم. اینها فروتنی و انسانیتشان بر من مثال زدنی هستند و من با برگشت از هر کدام از این سفرها چیزهای زیادی یاد گرفتم و خودم را باز اصلاح کردم که خدایی نکرده این نگاه از بین برود و انسان بتواند با درایت و درستی یک زندگی با وفاداری بتواند دنبال کند. راجع به این آموزش یک‌سری مقدمه می‌خواهم به شما بگویم که انسان مقدم بر رشته تحصیلی‌اش است برای اینکه در همه جای دنیا تا دلتان بخواهد معمار و دکتر هست ولی آدم کم است. من حتماً می‌خواهم راجع به این موضوع صحبت کنم چون مربوط می‌شود به آن سوالی که شما راجع به آموزش معماری فرمودید، آن آدم بودن را ما از همه یاد می‌گیریم، از ابن سینا که از ایتالیا حرکت می‌کنند در مکتبش می‌نشینند و از مولوی، لئوناردو داوینچی، هرمان هسه، آلبر کامو، داستایوفسکی و بتهوون و تمام کسانی که سعی کردند با یکپارچگی وجود زندگی کنند و دروغ نگویند و با صفا بتوانند کاری که می‌گویند با همان آرمان‌ها زندگی کنند این خیلی برای من مهم بوده و من می‌توانم بگویم که شاید در سی و پنج سالگی این را یاد نگرفته بودم. به من تا سی و پنج الی چهل سالگی هم یاد نداده بودند. من فکر می‌کنم در چهل الی چهل پنج سالگی متوجه شدم چیزی مقدم بر یک رشته تخصصی است و آن انسانیت است. در مورد آموزش هم، باز یک شانس بزرگی داشتم که هم برای بانک جهانی و هم برای یونسکو برای بنیاد آقاخان و بیست کشور جهان را رفته و بازدید کردم، البته طی ماموریت‌های حرفه‌ای بود.

مثلاً در اندونزی جایکا که رفته بودم، برای دادن آب آشامیدنی و درست کردن جوی آب در زمانی که باران شدید می‌آید و خانه مردم خراب می‌شود، در بنگلادش برای تأمین خانه، در هندوستان برای خانه فقر و مبارزه با فقر و دادن سرپناه به آدم‌ها، در فرانسه برای دیدن یک کشور مترقی سوسیال دموکراسی، چگونه در مدارس معماری کار می‌کنند و این تنوع به من کمک کرد که بتوانم یک دریچه درست‌تری را از قضیه ببینم. البته قبل از این هم لازم است خدمت شما بگویم، پدرم عضو وزارت خارجه بود. من در بچگی تقریباً ۱۰ تا کشور مختلف را همراه پدرم بودم. در عربستان، سوریه، بلژیک بودم و اصل تحصیلاتم در سوئیس بوده و این خیلی جالب است که من در یک دبیرستانی در سوریه بروم، در دمشق سه سال عربی بخوانم، در یک کشوری انگلیسی بخوانم یا در بلژیک یا سوئیس آنقدر علاقمند به فرانسه بشوم و به آن زبان مسلط باشم که بتوانم مجموعه شعر در بیاورم. همیشه فکر می‌کردم که اگر انسان این هویت التقاطی را داشته باشد، آن اصل ریشه‌ها را از دست می‌دهد ولی الان متوجه شدم که برای من قناع آورده است. من فکر می‌کنم که اگر این دریچه جهانی را بتوانیم باز کنیم و مقایسه کنیم در این بحث تأمل دیگری به وجود می‌آید و آدم انسان بهتری می‌شود. من دو روز گذشته، یک مقاله مفصل نوشتم. در سایت‌ها در مورد جنگ اسرائیل و فلسطین که واقعا چقدر از آدم‌ها می‌میرند و در سال ۲۰-۲۱ ما شاهد این مدل جنگ‌ها هستیم که واقعا وحشتناک است. این را می‌خواهم بگویم هم به لحاظ دوران بچگی که هیچ وقت پنج سال یک جا نبودم و هر دو سه سال با پدرم به جای دیگری رفتم و به خاطر همین هم است که یک مقداری چند زبان بلد هستم. به ۲ الی ۳ زبان خیلی مسلط هستم ولی به ۴ الی ۵ زبان دیگر مثل ایتالیایی، اسپانیولی و عربی می‌توانم بخوانم و یک چیزهایی بفهمم و این برای من یک غنیمت است. به این دلیل که وقتی آدم آنقدر سفر می‌کند و آنقدر آدم‌های متفاوتی را می‌بیند و از یک کشور خیلی مرفه مثل سوئیس که همه در پر قوه هستند به دهلی می‌روید و یا در آگرا آنقدر آدم بیچاره و فقیر می‌بینید، نمی‌توانید در یک‌جا بایستید و بحث‌هایی را بکنید که کلماتی از آن بیرون می‌آید که در ایران خیلی زیاد است و من از صبح تا شب می‌شنوم و من را کلافه کرده است. کلمه لاکچری در جمله I am a luxury architect، یک ویروس بسیار بزرگ است که از کوید ۱۹ هم خطرناکتر است.

این کلمه یعنی برای ۵٪ جامعه که به سبک کشورهای عربی مثل دبی و عربستان سعودی، دستگیره ماشین‌هایشان از طلا است کار کنید ولی یک جمع بزرگتری که ۸۵-۸۰ درصد که قشر متوسط در آن قرار گرفته‌اند، از آن رفاه کلی که شأن زندگی درست است محرومند. نباید حتماً در روستا یا کنیا یا کشور آفریقایی که شما می‌بینید گرفتاری دارند برید، در خود فرانسه امروز هم در پاریس حقوق متوسط ۲۰۰۰ یورو است و فرانسوی‌ها بسیار با سختی دارند زندگی می‌کنند و آدم خیلی خیلی زیاد باید کار کند. این دامنه وسیعی که از نگاه به جهان داریم من فکر می‌کنم که اگر ما بتوانیم در آموزش معماری انجام دهیم، موفق می‌شویم.

**محمودی:** نکته جالبی را اشاره کردید. از کودکی تقریباً هر پنج سال به دلیل شغل پدرتان جاهای مختلفی و با فرهنگ‌های مختلفی بودید که این فرهنگ‌ها در مقیاس، بالا و پایین بود و بعد در دوران دانشگاهی هم با بزرگان معماری در جاهای مختلف دنیا در تماس بودید. خیلی قشنگ اشاره کردید که یک دغدغه‌ای داشتید که نکند یک گسست فرهنگی به وجود بیاید. ولی دارید اشاره می‌کنید که اتفاقاً همه اینها را دیدید و یک دید جهانی بدست آوردید. یادم است در دانشکده هنرهای زیبا از شما راهنمایی خواستم و شما آن زمان هم اشاره می‌کردید که یک معمار به عنوان یک معلم باید انسان باشد تا بتواند معماری را خوب درک کند و انتقال دهد. من دلم می‌خواهد ببینم آقای دکتر صبری لقایی، آن زمانی که دکتر دیبا را دیدید در مورد انسانیت صحبت می‌کردند؟ آیا آقای دکتر دیبا تغییر کردند یا همین نگاه را از روز اول در زمانی که شما دانشگاه بودید داشتند؟

**صبری لقایی:** ببینید من ابتدا یک تاریخ را تصحیح کنم که دکتر دیبا فرمودند ۳۰ سال، که سی‌و‌سه سال است ما در خدمت جناب دکتر هستیم.

**دیبا:** چه عالی.

**صبری لقایی:** از این جهت اشاره می‌کنم که سال ۶۳ که ما وارد دانشگاه شدیم، اوج دوران جنگ بود و به دلایل مسائل جنگی و مسائلی که در کشور مطرح بود، دسترسی به بسیاری از اطلاعاتی که معمولاً دانشجوی دنبالش هستند را نداشتیم. مثلاً امکان دسترسی به مجلات و کتاب‌های جکسون و اینترنت وجود نداشت. بسیاری از این محدودیت‌ها به دلایلی که در شهر مطرح بود وجود داشت و طبیعی هم بود. ما وقتی وارد دانشگاه شدیم، اساتیدی مثل آقای دکتر دیبا، دکتر حریری، مهندس حاتمی و بسیاری از بزرگان دیگری که آنجا حضور داشتند، با جهان خارج از دانشگاه و دنیای حرفه‌ای ارتباط داشتند و همین‌طور خارج از ایران تحصیل کرده بودند. آقای دکتر، آن قناع فرهنگی که التقاطی که یک غنیمت بود را با خودشان داشتند. وقتی با آقای دکتر دیبا آشنا شدم، یک دنیای متفاوتی را تجربه کردم. ایشان به عنوان اینکه من دانشجوی هستم، تمام سوالاتی را که به ذهنم می‌رسید را جواب می‌دادند و با من مثل یک دوست رفتار می‌کردند. یک رفتار استاد و دانشجو و از طرفی مانند یک دوست دیگر توأم بود. به طوری که این ارتباط بین ما و اساتید و به خصوص آقای دکتر به جایی رسید که تمام دوران دانشجویی را با یاد سخنان آقای دکتر دیبا و بسیاری از اساتید دیگر همیشه سپری می‌کردیم و همین الان که من با شما صحبت می‌کنم، تحت تاثیر آموزه‌های دکتر دیبا هستم. درس‌هایی را که ایشان به من دادند، همین الان هم در زندگی‌م استفاده می‌کنم و باعث افتخارم است که این را تکرار کنم. ولی خوب ایشان تغییر نکردند. نه تنها تغییر نکردند بلکه یک تغییر از سمت مثبت کردند. شخصیت ایشان همان شخصیتی بود که ۳۷ سال پیش من با ایشان آشنا شدم. منتهی تکامل تدریجی هم داشته و دیدگاه ایشان نسبت به جهان تغییر کرده است که تغییری به سمت تکامل است و من این تکامل را در کارهای اخیر ایشان دیدم. وقتی که آقای دکتر با ما صحبت می‌کردند و به ما درس می‌دادند، به ما نحوه فکر کردن را یاد می‌دادند. ما آن زمان چیزهایی را از ایشان می‌دیدیم که الان من در کارهای امروز ایشان نمی‌بینم بلکه یک تکامل متفاوت را می‌بینم که آنها را در بر می‌گیرد.

**محمودی:** خود آقای دکتر دیبا هم تاکید دارند همان بحث اخلاقیات و انسانیت در کنار معماری و در دانشکده معماری است

یعنی دانش‌آموزی که از دبیرستان زیر دست اساتید می‌آمد، به نظر ایشان باید هر دو تا را یاد بگیرد. چون دانشکده معماری با دانشکده شیمی فرق دارد که بخواهد یک فرمولی را حفظ شود. آیا واقعاً طی این ۴۰ سالگی که شما در دانشکده هنرهای زیبا بودید همیشه این روال بین همه اساتید و همه دانشجویها بود یا خیلی‌ها اصلاً اعتقادی به این موضوع نداشتند؟

**دیبا:** به قول هسه یا بحثی که نیچه می‌کند این امر در فطرت بشر هست. من از بچگی پدرم حقوق خوانده بود و شاید یکی از اولین تحصیل کرده‌های حقوق در پاریس بود، در زمانی که کسی تحصیل کرده نبود. به خاطر همین در ۲۵ سالگی کنسول و در ۳۰ سالگی هم سفیر شد. من همیشه در کتاب‌های ایشان کنجکاو می‌کردم و نگاه می‌کردم که ببینم کجا ایستادیم، پس فطرت‌م آمادگی پذیرش این مسائل را داشت. ولی این موضوع مهم است که در قلب آدم این شعله شناور باشد. انسانیت را نمی‌شود تزریق کرد ولی می‌شود در دانشگاه به یک کمالی رسید. من قبل از اینکه به دانشگاه بروم خیلی از خودم راضی بودم و یک غروری در من بود ولی دانشگاه به من یاد داد که با تواضع رفتار کنم. می‌خواهم صحبت آقای صبری را تأیید کنم که کاملاً درست است. وقتی ۳۲ سالم بود، بالاترین تحصیلاتم را گرفتم و برای فارغ التحصیلی‌ام خیلی از خودم راضی بودم که استاد راهنمای من وقتی دید من با افتخار راه می‌روم، گفت می‌دانی که تو هیچی نیستی! من خیلی تعجب کردم. مقصودش این بود که آدم باید ابتدا خودش را از لحاظ انسانیت بسازد. من پرسیدم مگر در رشته ما به جز ساختن و سازه و اینها چه چیز دیگری از من می‌خواهد؟ گفت این موضوع را زندگی به شما یاد می‌دهد، من چیزی نمی‌گویم. بعد من در طول زندگی این فرصت را داشتم. در سال ۱۹۸۹ پیش حسن فتحی رفتم و بچه‌های معماری هم بودند. من دیدم که این آدم چه کارهایی می‌کند و چطور با بچه‌ها صحبت می‌کند. بعد هندوستان رفتم. دیدم آقای بالکریشنا دوشی که جایزه ۲۰۱۸ پریترزکر را گرفته بود، روزهای جمعه بچه‌های معماری را جمع می‌کند و خودش برای اینها داخل سینی چایی می‌آورد و در حال کمک کردن است یا با آقای هایزاکی که در مورد بمب هیروشیما می‌گفت صحبت می‌کردم (ما ایشان را به عنوان رئیس ژوری برای ساختمان وزارت نفت دعوت کردیم)، این آدم به خاطر بمب هیروشیما شروع به گریه کردن کرد. به خاطر اینکه می‌گفت هنوز عوارض این بمب اتمی در کشور ژاپن هست و این چقدر بی‌انصافی است. این را می‌خواهم بگویم که من اگر تحت تأثیر قرار گرفتم، باید یک جوابی در دل آدم و انسانیت باشد. ما می‌توانیم این را اگر باشد تشویق و شکوفا کنیم، ولی با زور نمی‌شود. گرفتاری که در کشورمان داریم این است که همه در اجتماع راجع به پول و پروژه و دفتر و مسائل اینگونه صحبت می‌کنند، اما من ندیدم که کارهای انسان دوستانه زیادی انجام بدهند. چرا من باید در ۲۴ سالگی با اینکه دستم قوی بود، در دفتر معماری کار کنم و پول دربیآورم. پدرم سفیر بود ولی هیچ وقت پولدار نبود. من می‌رفتم و به مردم آش می‌دادم که شما هم می‌دانید در فرانسه اسمش سوپ بوله بود. یک کاسه آش و یک تکه نان برای آدم‌هایی که پول و غذا نداشتند، می‌دادند. به اندونزی که رفتم برای کمک کردن با یک گروه بزرگی همراه شدم که در جایی که آب کافی نبود مثل سورابایا و جاکارتا، آب رسانی و آب نوشیدنی را تأمین می‌کردند. من چرا باید بروم و مجانی کار کنم و وقتی را آنجا بگذرانم؟ اینها دلیلش این بود که در زندگی چیزهایی فراتر است از اینکه ما به عنوان معمار بیاییم، بسازیم و بخواهیم پولدار شویم. خوشبختانه با لطف خدا پایه زندگی‌ام تأمین بود که شاید اگر این نبود نمی‌توانستم این حرف‌ها را بزنم. همسرم استاد دانشگاه بود. پدرشان ادیب و رییس دانشکده ادبیات بودند و ایشان در جهت مسائل ادبی و فلسفی بنده را خیلی زیاد راهنمایی کردند. همچنین که این میراث به همسرم هم رسیده که همیشه مدیون ایشان هستم. اساتیدی هم در دانشگاه تهران داشتیم که فقط جای مناسبی بود که می‌آمدند، ماشین‌هایشان را می‌شستند و شب مهمانی می‌رفتند. آدمی هم بود که آنجا استاد بسیار خوب معماری بود ولی مرتب هر دانشجویی که با او صحبت می‌کرد می‌گفت یک درازگوش جلوی خودم می‌بینم. امثال اینها خیلی زیاد هستند یا کسانی که می‌پرسیدم شما فکر می‌کنید یک آدم موفق هستید؟ می‌گفتند: بله و الان می‌گویم موفقیتیم چیست و من را بیرون می‌برد و ماشین BMW نشان می‌داد. خوب اینها برای من آرمان و هدف نیست. من همیشه آرزو داشتم که به هر حال

آدم‌ها دنبال یک آرمان انسانی حرکت کنند. بعد در معماری هم دیدم، شیگرو بان یا آقای کنگو کوما چکار می‌کنند. آنها در زمانی که مردم محتاج هستند می‌آیند و کار می‌کنند. من در معماران بدون مرز ثبت نام کردم. یکی از بنیادهای معماران بدون مرز در فرانسه در خود پاریس است. آدم‌هایی که نیاز به کمک دارند می‌آیند و از طریق ارتباط برای یک مدتی یک الی ۳ ماه کمک می‌کنند و به کشور خودشان بر می‌گردند و این در مورد همه نیست. من دیگران را محکوم نمی‌کنم برای اینکه خیلی از آقایانی که آن زمان بودند می‌گفتند که در دانشگاه نباید درس اخلاق و این حرف‌ها باشد. شما آمدید تخصص یاد بگیرید و این در همه دانشگاه‌های دنیا هست. این جمله را از خیلی جاها شنیدم که می‌گویند تو به زندگی خصوصی آدم‌ها چکار داری؟ یکی در بوزار پاریس می‌گفت تو در یک رشته آمدی و فقط بگو خوب طراحی کنند و بعد این کار را انجام بده. در نتیجه من اگر بخوام راجع به موضوع اصل آموزش صحبت کنم، اگر فرصت بود بفرمایید آن قسمت را باز کنم که آموزش را امروز چطور می‌بینم.

**محمودی:** آقای دکتر من فکر می‌کنم مرز زندگی خصوصی با بحث اخلاق خیلی متفاوت است. شما هیچ وقت در دانشگاه وارد بحث خصوصی خانواده‌ها چه دانشجویان و چه همکاران نمی‌شدید. من با شما ۴۰ سال همکار بودم، بحث اخلاق را در کنار معماری همیشه اشاره می‌کردید و زمانی که شما فرمودید جزء معماران بدون مرز در فرانسه بودید یعنی بحث اخلاقی و مردمی است. کار کردن نتیجه‌اش این می‌شود که آقای صبری لقایی خاطرشان هست که ۳۷ سال شما را می‌شناسند. شما که همیشه در مرحله آموزش بودید، همزمان در کار حرفه هم بودید. یعنی هر دو تا را در کنار هم نگه داشتید، به صورت عملی هم شما در پروژه‌ها حضور داشتید. نظر شما چیست و بگویید از نظر رشته معماری و بحث‌های اخلاقی چه تجربه‌ای را از دانشگاه و تدریس وارد حرفه خود کردید؟

**دیبا:** من از دانشگاه آزاد و دانشگاه تهران به همین دلیل بیرون آمدم. در ۱۰ الی ۱۲ سال پیش، یک روز، یک کاغذ A4 جلوی من گذاشتند که از روز شنبه تا روز چهارشنبه از ۸ صبح تا ۶ بعد از ظهر ساعت‌هایی را که باید در دانشگاه بودم را ضربدر می‌زدم. به مدیر گروه زنگ زدم، نتوانست جواب من را بدهد. پیش رییس دانشگاه که اتفاقاً آدم بسیار محترمی بود رفتم. گفتم من از دانشگاه تهران می‌خواهم بروم زیرا این جدول را جلوی من گذاشتند. باید دروغ بنویسم! اگر بخوام راست بنویسم، ۷ الی ۸ ضربدر بیشتر در طول هفته نمی‌زنم و این ضربدرها محصول زحمت تحقیقاتی است که در طول هفته می‌کشم، همچنین چون عمل بای پس قلب کردم نمی‌توانم ۴۰ ساعت در هفته بمانم. رییس دانشگاه فرمودند: من هم بای پس قلب کردم، به هر حال ما شبیه هم هستیم. گفت: اگر من رییس دانشگاه هستم، می‌گویم شما تمام ضربدرها را پر کن، ولی کار خودت را انجام بده! گفتم: این دروغ است. گفت: بعضی اوقات می‌شود چنین کارهایی را انجام داد. وقتی می‌بینی قانونی زور و نادرست است، شما از آن عمیقاً نادرست عبور کن. این را می‌خواهم بگویم، ما هنوز هم یک بحرانی در مملکت داریم این است که می‌بینیم اساتید مجبور بودند فول تایم باشند که یک موضوع مسخره است. یک سال و نیم پیش، رییس پلی تکنیک میلان دعوت کرد و لیست کار استادها را دیدم همه بدون استثنا از ۳ تا ۵ ساعت تدریس دارند. یا یک درس معماری یا یک درس نظری دارند. باقی ساعت‌ها چکار می‌کنند؟ بیرون کار می‌کنند. یک استادی در بلژیک بود که چون کار طراحی من خیلی خوب بود، می‌گفت: نقد آسان است ولی هنر و طراحی سخت است. من ابتدا متوجه نشدم که چه می‌گوید. ولی بعدها متوجه شدم که اگر در کنار تدریس آدم کار نکند نمی‌تواند بیاید مسایل آموزشی حقیقی را در کنار انسانیت انتقال بدهد. من خودم ۴-۵ سال دفاتری که داشتم، در اول جوانی پروژه می‌گرفتم و کارفرما هم قبول نمی‌کردم چون آنها پروژه را می‌گرفتند و ایده‌های را به اشخاص دیگری می‌دادند که درست کنند. چندتا پروژه کشیدم که صبح بیدار می‌شدم و پاره می‌کردم. این موجب شد وقتی سر کلاس می‌رفتم چون خودم این ضعف را در مقابل خودم داشتم که نمی‌توانستم بلافاصله چیزهای عالی را طراحی کنم متوجه شدم باید با یک تلورانس بسیار بالا به موضوع طراحی و ابداع معماری نگاه کرد. البته تلورانس واژه‌ای هست که در ایران وجود ندارد. می‌توانی دیگری را بپذیری و با قلبت در آغوش بگیری. الان ۴-۵ سالی هست که در پلی تکنیک لوزان می‌روم. تمام

لیست اساتیدی که نگاه می‌کنم، دکتری ندارند و همه فوق‌لیسانس و حرفه‌ای هستند. professional digry باید حتماً در دفتری کار کنند که دانشجویان هم ببینند که این حرف‌هایی که استاد سر کلاس می‌زند، خودش چکار می‌کند؟ متأسفانه چون در ایران چنین چیزی نداریم، در دانشگاه قشنگ‌ترین حرف‌ها را می‌زنیم و در دفترمان هزار تا کار دیگر انجام می‌دهیم. یک نمونه تجربه دیگر هم که دیدم وقتی ساختمان سفارت ایران را در برلند داشتیم می‌ساختیم. من چندبار دانشگاه برلند رفتم و دیدم در دانشکده معماری آموزش آنها به چه نحوی است. خیلی برای من جذاب بود. در کنار آموزش رسمی، یک دفتر فنی بود که تمام بچه‌هایی که آنجا معماری می‌خواندند، می‌توانستند بروند و در دفتر فنی هم کار کنند و کارهای دولتی هم می‌گرفتند و کارها انتزاعی نبود. در دانشگاه تهران هم سعی کردند یک دفتر فنی راه بیندازند و ۲-۳ سال هم من سرپرست دفتر بودم. ولی استقبال نشد که به دلایل مسائل مالی و ریاست بازی‌ها جوش نگرفت. ولی در برلند دیدم این دو کاملاً به هم چسبیده‌اند و اگر شما دفتر نداشته باشید، نمی‌توانی درس بدهید. من هنوز هم دفتر دارم، با وجود اینکه در دانشگاه خاتم درس می‌دهم و دفتر را با سختی نگه داشتیم. برای اینکه به راحتی نمی‌شود کار گرفت و به راحتی هم نمی‌شود پول از کارفرما گرفت و به راحتی هم کسی با من کار نمی‌کند، چون وارد دنیایی شدیم که باید با آنها معاشرت کرد. واقعیتش اینک من هم بعضی اوقات خیلی بدم نمی‌آید ولی خیلی بلد نیستم. هر وقت می‌آیم معاشرت و سازش کنم، خراب کاری می‌کنم و اوضاع بدتر می‌شود. برای همین سعی می‌کنم یک راهی داشته باشم تا پول‌های درویشی بدست بیاورم. ولی اگر بخواهم دوباره روی آموزش تأکیدی کنم، ۳ تا اصل را در کنار هم می‌گذارم. **اول** دروسی که در انسان‌سازی کمک می‌کند مثل فلسفه، جامعه‌شناسی و علوم انسانی که اخلاقیات است. ما اشاره زیادی به آدم‌های بزرگ در طول تاریخ داشتیم مثل بنه‌وون، ابن‌سینا، مولوی، لئوناردو داوینچی، دکارت که به خاطر آرمان‌هایشان جنگیدند. **دوم** از لحاظ آموزش باید مطالعه کنید، برای اینکه خط کشیدن بدون مطالعه به جایی نمی‌رسد. چرا من در حال حاضر باید ۳ روز پیش یکی از کتاب‌هایی را که رن کوراس تقریباً ۲۰-۱۵ سال پیش به نام جانکس وپس نوشته بود را دوباره بخوان تا کپی بردارم که اگر بشود سر کلاس مطرح کنم. چرا باید من در گروه N-V-R-D-V که گروهی جدید است عضو باشم یا آرونا، چرا جایزه معماری فیزیکی را می‌گیرد تا بفهمم اینها از لحاظ آموزشی دارند چکار می‌کنند یا در مدرسه AA در لندن چرا یکسری مطالعات کیتنس انجام می‌دهد. **سوم** هم کار حرفه‌ای است. چون دانشگاه‌های ما با دفاتر فنی ارتباط ندارند ما اگر بخواهیم تدریس کنیم در کنارش باید کار کنیم. این کار هم کار معماری باید باشد نه آن کار کلاسیکی که ما همه فکر می‌کنیم. اینطوری باید معماری کار کرد، یک شیوه‌ای دارد که بعداً در موردش صحبت می‌کنم. ولی این سه موضوع در کنار هم حتماً باید باشد. در ایران این موضوع که آدم اجتماعی و اخلاق کلی را یاد بگیرد، واجب‌تر از هر جای دیگر است و بچه‌های ما وقتی از جاهای مختلف دنیا به دانشگاه می‌رسند با خودشان، انسانیت، مهر پدر و مادر را دارند. معمولاً ادب، خوش برخوردی و ایده‌آل‌گرایی را حمل می‌کنند. ولی خیلی فرصتی نبود که در مورد مسایل جهان صحبت شود و ما باید در دانشگاه‌ها حتماً این بستر را فراهم کنیم که بدانند چرا زنده هستند و چرا این رشته را انتخاب کردند.

**محمودی:** آقای دکتر صبری لقای آن زمان شما در دانشگاه تهران بودید و اساتید بسیار بزرگوار مثل آقای دکتر دیبا که هم در بیرون مشغول به کار بودند و هم تدریس می‌کردند. شما چه تفاوتی نسبت به بقیه اساتید می‌دیدید که فقط در دانشگاه بودند و به قول آقای دکتر دیبا همان هفته‌ای ۴۴ ساعت را می‌زدند؟

**صبری لقای:** ۱۰۰٪ به یقین تفاوت را ما می‌دیدیم. سال اول دانشگاه که تموم شد، خوشبختانه توانستم در دفاتر مختلف کار کنم. تقریباً در دفاتر بسیاری از اساتیدی که خیلی از آنها در قید حیات نیستند کار کردم. خدمت آقای دکتر دیبا پروژه‌های مدل آقاخان را می‌کشیدیم با دست آزاد که قرار بود تبدیل به یک کتاب شوند که حتی من زمانی که در دفتر آقای دکتر بودم این تفاوت را می‌دیدم. آقای دکتر اشاره کردند که برای اینکه یک معمار، معمار شود و در دنیای واقعی بتواند موفق شود، سه فاکتور انسانیت، آموزش، تجربه

حرفه‌ای باید داشته باشد و ما این سه تا را می‌بینیم که شاید آموزش را به صورت انتخابی از این دانشگاه به آن دانشگاه از این دانشگاه در این کشور به این دانشگاه از یک کشور دیگر آموزش را کسب کند، تجربه کاری هم متناسب با بازار کار و زمان متفاوت ممکن است که فرق کند اما قضیه انسانیت و شرافت را چگونه می‌شود وارد دانشگاه‌ها کرد؟ یک جوان که وارد دانشگاه می‌شود، انسانیت را از شهر خود، از یک خانواده با یک پدر و مادر می‌آورد و وارد دانشگاه می‌کند. این را چگونه می‌توان در دانشگاه ادامه داد و چه باید کرد که این عنصر انسانیت، شرافت و اخلاق در دانشگاه به صورت ممتد ادامه پیدا کند که وقتی که یک دانشجو فارغ التحصیل می‌شود، اصل اساسی طراحی و دنیای حرفه‌ای برای آینده او است. بعد چه می‌شود که این آدم حتی با تمام خصلت‌های مثبت انسانی دانشگاه را ترک می‌کند؟ در حال حاضر در دانشگاه‌ها چطور می‌شود که این موضوع آرام آرام کمرنگ می‌شود؟ در دنیای حرفه‌ای این موضوع را باید چکار کرد و چگونه باید جلوی این موضوع را گرفت؟

**محمودی:** باید این را از جناب دکتر دیبا بیروسیم. من اعتقاد دارم تنها محیطی که در ایران و در جاهای دیگر خیلی سالم است دانشگاه‌ها است. آقای دکتر عذرخواهی می‌کنم. ما دو نفر همکار هستیم آن هم به خاطر حضور دانشجویها است نه به خاطر حضور اساتید یعنی طیف عظیمی از دانشجویانی در این محیط هستند که روی اساتید تأثیرگذار هستند. اساتید حرفه را انتقال می‌دهند ولی آقای دکتر دیبا اشاره کردند که در کلاس لازم بوده بحث‌های انسانیت و اخلاقی هم بیان شود. من اعتقاد دارم محیط دانشگاه محیط پاکی است در دنیایی که همه جا اوضاع بد است چه در ایران و چه خارج از ایران پاک‌ترین آن دانشگاه است و حرف اول را دانشجو می‌زند، یعنی محیط سالمی است. خصوصاً باید دانشکده‌های معماری این مدل باشد چون ارتباط استاد و دانشجو خیلی تنگاتنگ است و خیلی با یکدیگر نزدیک هستند. آقای دکتر دیبا آیا اشتباه می‌گوییم؟

**دیبا:** نه؛ فرمایش شما کاملاً درست است. در پاسخ به جناب آقای صبری عزیز، من دو تجربه بسیار خوب دیدم که این می‌تواند برای ما ملاک عمل جالبی باشد. در هندوستان در شهر دهلی به افرادی که سال اول معماری هستند، از آنها نمی‌خواهند که کافه تریا درست کنند یا یک طرح درست کنند یا خانه هنرمند درست کنند. این بچه‌ها با استاد خود به شهر می‌روند و می‌بینند که معیشت و درآمد مردم چیست؟ چند تا بچه دارند؟ کجا زندگی می‌کنند و اصولاً درآمدشان از کجاست؟ از این دسته سوال‌ها می‌پرسند. بعد این برای من خیلی جالب توجه بود برای اینکه زمانی که من خودم وارد دانشگاه بوزار ژنف شدم که از پولدارترین کشورهای دنیاست، اولین کاری که کردم یک ماشین اسپرت قشنگ، یک تخته‌شاسی قشنگ، مدادهای خیلی زیبایی تمام کروم، لباس مخصوص، یک کت چرم خریدم و گفتم من دیگر معمار هستم. ۲۰ سال طول کشید تا فهمیدم این سال اول، در آنجا سال اول خوبی نبوده است. در آن کشور افراد این کار را می‌کردند چون آمادگی مدنی داشتند که خودشان را گم نکنند، ولی من شاید نداشتم. در هندوستان بچه‌ها را می‌برند و یک به یک خانه‌ها را نشان می‌دهند. یک نمونه دیگر، در آموزش سال اول معماری در اندونزی در جاکارتا بود. استاد سال اول بچه‌ها را به تمام مراکز فرهنگی و به مساجد می‌برد و می‌گوید که مثلاً در مساجد این کار را انجام می‌دهند. در موسسات سیویک سنتر به آن ترتیبی که می‌گویند که در اروپا هست مساجد و مراکز فرهنگی این کار را انجام می‌دادند و به دانشجو نشان می‌دادند که مردم چه نیازهایی دارند. در اندونزی یک خانم یک سبد درست می‌کند و در ازای آن یک مقدار گوشت می‌گیرد و پایاپای معامله می‌کند وقتی یک نفر وارد جامعه شوند و این فقر را ببینند متوجه می‌شود. با کمال احترام کارهای آقای گه‌ری و زاهادید که اتفاقاً با ایشان در یک هیات ژوری بودیم و برایشان خیلی احترام قائل هستم برای اینکه یک خانم نابغه و انسانی بزرگ هستند. ولی در هندوستان جایی برای زها حدید نیست، برای اینکه بزرگترین هدف آنها این است که برای دختر بچه‌هایی که کوچک هستند و ممکن است به بیراهه بروند و خانواده‌هایی که سرپناه ندارند، مثل بنگلادش، اندونزی و مالزی، ابتدا یک سرپناه بدهیم. تازه یک رسالت اجتماعی را درست انجام دادیم. برای من جالب است، در کشور پیشرفته‌ای مثل سوئیس و لیبسکیند، زها حدید و فرانک گه‌ری را نمی‌خواهیم. از طرفی وقتی

می‌بینید آقای تویو ایتو، ارکنزو کوما یا شیگروبان این کار را در ژاپن انجام داده است، خیلی برای من جالب بود که ممکن بود از لحاظ کالبد شبیه باشد، ولی بنیه و مفهوم و اندیشه‌ای که پشت آن هست کاملاً متفاوت است. آقای ژانول در امارات، لوور می‌سازد، ولی آقای شیگروبان که می‌خواهد این کار را انجام دهد، بنیه و اندیشه‌اش متفاوت است. می‌خواهم بگویم که شاید از سال اول و دوم اگر ما به جای اینکه مقدمات معماری که خیلی درس مسخره‌ای است را بگوییم که مکعب را داخل استوانه و سیخ را داخل مکعب کنید، بچه‌ها بیایند و نشان بدهیم تا ببینند کسی که غذا ندارد، شب به شب در این سطل آشغالی که جلوی خانه ما هست را می‌گردد و خالی می‌کند که در کیسه پلاستیک کمی غذا پیدا کند و آن زمان است که شما را تکان می‌دهد. این موضوع شما را مجبور می‌کند با یک عنایت فلسفی انسانی، وارد خط کشیدن شوید و مثل نمونه‌ای که روی معماری خانه در دو هفته پیش مطرح کردم، از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۱ که الان هستیم، تمام این کاپ جهانی فوتبال که در قطر باید صورت بگیرد، کارگران افغانی، هندی، فیلیپینی و کنیایی کار کردند و ۶۵۰۰ نفر از آنها مردند برای اینکه شرایط خوبی را به اینها ندادند که بتوانند زندگی داشته باشند. این بیچاره‌ها هم از کشورهای فقیر آمدند و ۳/۴ حقوق‌شان را دریافت کردند. اگر آدم اینها را ببیند شاید بیشتر فکر کند و این فانتزی بازی، Luxury Architect را کنار بگذارد. من خودم استاد دست آزاد بودم. وقتی در بوزار رو شاسی می‌کشیدم، بلژیک و فرانسه و سوئیس دیدنی بود و وقتی معماری تمام می‌شد یک لنداسکیپی مثل بهشت می‌کشیدم. پرنده‌ها را عالی می‌کشیدم، سنگ و خانه آبشار رایت هم یک جاهایی می‌گذاشتم و تبدیل به یک تابلو می‌شد. ولی فهمیدم آن تابلو، تابلو انتزاعی است و این تابلو زندگی امروز ما نیست.

**محمودی:** حالا شما فرمودید که بعضی از اینها مردمی بودند و تفاوت‌هایی داشتند. آیا این بستگی دارد که کجا بوده‌اند؟ چرا ما در ایران، کسانی را که در سطح جهانی شناخته شده باشند نداریم؟ این ایراد از کجاست؟

**دیبا:** این ایراد کاملاً مشخص است. مرتب از موسسات مختلف زنگ می‌زنند. ژوری‌های و مصاحبات مختلف از من می‌خواهند که آدم معرفی کنم. من می‌مانم برای اینکه برای معرفی کردن یک نفر این دو چیز را می‌خواهم: اولی انسانیت داشته باشد، درست کار کند. ولی من متأسفانه یا خوشبختانه تمام موجودات معماری که در ایران دارند کار می‌کنند را زیر میکروسکوپ گذاشتم. می‌دانم که چه کارهایی و چه زد و بندهایی کردند. مدیرعامل ساختمان پلاسکو، حدود ۸ الی ۹ ماه پیش، یک بار با من تماس گرفت که یک مسابقه ای برای پلاسکو می‌گذاریم یک لیست با ۸۰ تا معمار داریم و بعد بین اینها رییس ژوری انتخاب کردیم که لیست از ۸۰ تا به ۳۰ تا تبدیل شد. رای‌گیری کردند و گفتند شما رییس ژوری شدی و واقعاً آدم‌هایی که آمدند و انتخاب کردند، افرادی مثل مهندس سپهری، آدم گل و بسیار درست کار، کسانی بودند که به هر حال یک درستی در زندگی‌شان بوده است. پدر مهندس سپهری، استاد ریاضیات دانشگاه بوده است و در وزارتخانه کار کرده است. این که حالا قدرت طراحی اش در چه حد خوب است، مهم نیست. مهم این است که قوی است. حالا اگر TOP هم نباشد به شدت انسانیت قوی داشته و ژوری درستی بوده است. من خیلی از این ۵ الی ۶ نفر را نمی‌شناختم ولی ما کسانی که اینستاگرام، بلاگ، پست دارند را می‌شناسیم. الان یک خانم به نام شهرناز فامیلی از سوئیس یک پست دارد به نام یادم نیست She is the best in Luxury Residence به چه دردی می‌خورد؟ من این را نمی‌توانم معرفی کنم. یا یک مسابقه دیگر هست در دانشگاه صنعتی اصفهان سعی کردیم باز ژوری درستی انتخاب کنیم ولی آدم کم است؟ چرا؟ چون روی این موضوع سرمایه‌گذاری نمی‌شود اینجا یک قانونی است که اگر زرتنگ باشی موفق خواهی شد. من این را در ایران خیلی دیدم و شنیدم ولی در سوئیس چنین چیزی نیست که مثلاً تو صف سینما هستی یه طوری خودت جلو را ببری که نفر سوم شوی تا بلیط بخری و داخل سالن بروی. در سوئیس همه در صف می‌ایستند و منتظر می‌مانند و مقررات را رعایت می‌کنند. اخلاقیات مدنی و اجتماعی را رعایت می‌کنند. اینجا این امر کم شده و خیلی مشکل است. یا در مورد موضوع مناقصه پروژه‌ها که از لحاظ سازمان برنامه، فاز یک و دو ۳۰۰ میلیون تومان می‌شود. بعد می‌گویند برای اینکه پروژه را بگیرد ۹۰ تا بگیرد، ما هم قبول می‌کنیم که شروع به کار کنیم.



آخر کار، ۲۴ میلیون پرداخت می‌شود که در نتیجه ما فارغ‌التحصیل جوانی را استخدام می‌کنیم تا کار را انجام دهد. این اتیکس است پس اخلاقیات کجا می‌رود؟ به چه کسی باید این را بگوییم؟ به کدام دادگستری یا وزارت خانه پاسخگو است؟ آقای صبری از کانادا با یک دنیا امید آمد. صحبت که کردیم می‌گفت اینجا وطنم است و من تمام ریشه‌هایم در این وطن است. به مدت چهار الی پنج سال هر کاری که کرد دیگران ایده‌ها را از او گرفتند. حرف‌هایی که زد را گرفتند و نهایتاً نتوانست یک کار با دوام انجام دهد. به دلیل اینکه آن زبانی که من بلد نیستم، ایشان هم بلد نیست، شما هم بلد نیستید. داریم با سیلی صورت‌مان را سرخ نگه می‌داریم. متأسفانه این degenerate شدن یک جامعه حرفه‌ای به وضوح دیده می‌شود و متأسفانه این شامل هم بخش خصوصی و هم دانشگاه است.

**محمودی:** می‌خواهم از خود آقای صبری لقای خیلی درخشان بود و همه ایشان را می‌شناختند که دست قوی داشت. بین هم دوره‌ای و قوی بودند و تازه بین آنها دکتر صبری لقای خیلی درخشان بود و همه ایشان را می‌شناختند که دست قوی داشت. بین هم دوره‌ای ها و اساتید شناخته شده بود. در ایران مدتی کار کرد، بعد کانادا رفت و آنجا هم موفق بود. دوباره گفت می‌خواهم برگردم و چند سالی آمد. الان هم که از کانادا در خدمتشان هستیم. آقای دکتر صبری لقای با صحبت‌هایی که دکتر دیا اشاره کردند، موافق هستید؟ چرا ما لویی کان و تادائو آندو ایرانی نداریم؟

**صبری لقای:** آقای دکتر به مسائلی اشاره کردند که بخش عمده‌ای از آن کاملاً درست است. یک بخشی هم من اشاره می‌کنم. من فکر می‌کنم که این مسئله انسانیت که خیلی امروز راجع به آن صحبت شد، مستقیم و غیرمستقیم یک عنصری است که امروزه به دلایل مختلف که در حال حاضر ممکن است دلیل اقتصادی باشد کم‌رنگ شده و بلافاصله عناصر دیگر جای آن را گرفت و به این دلیل می‌شود که ما آرام آرام از آن ترکیب اخلاق و آموزش معماری و تجربه حرفه‌ای، وقتی یک عنصرش را کم کنیم یکی دیگر جایش را می‌گیرد و کم کم می‌بینید که یک معمار و یا یک سیستم معماری اگر بخواهد خودش را با شرایط خاصی که وجود دارد تطبیق بدهد، نه تنها در ایران، پاکستان، ترکیه هم ممکن است همین باشد. فرمول‌ها همه جا یکسان است، منتهی ما درباره ایران داریم صحبت می‌کنیم. ما به یک جایی رسیدیم که می‌بینیم یک معمار مجبور می‌شود، وقتی می‌بیند پروژه‌ای که می‌خواهد بگیرد را با یک سوم قیمت به یک نفر دیگر می‌دهند، آرام آرام خودش همین کار را خواهد کرد. برای اینکه بتواند روی آب باقی بماند و غرق نشود، خودش را با استانداردهای جامعه تطبیق می‌دهد و این استانداردها هست که متأسفانه تکرارشان تبدیل به یک استاندارد فکری و یک رفتار اجتماعی می‌شود که این رفتار اجتماعی باعث می‌شود که ما نتوانیم به عنوان یک معمار روی ایده‌آل‌ها فکر کنیم و نتوانیم ایده‌آل‌هایی را که در دانشکده خواندیم و یا به آن اعتقاد داشتیم را در دنیا واقعی وارد کنیم. طبق صحبت‌های آقای دکتر که فرمودند مرتب در حال نگاه کردن به کارهای داخل ایران هستند، عرض می‌کنم که در اینستاگرام خیلی پست‌های عجیب و غریب می‌بینم. ۹۹٪ پروژه‌هایی را که می‌بینم، هیچ کدامش را مطلب نمی‌گذارم و لایک هم نمی‌کنم. دلیلش هم این است که من همیشه از خودم سوال می‌کنم که این آقای که این را کشیده است، آیا این را برای ایران کشیده یا این پروژه‌ها برای ایران است؟ من الان با دانشجویان کار می‌کنم و در ارتباط هستم. یک سری دانشجویانی دارم که به آنها از راه دور درس می‌دهم، پروژه‌هایی ارائه می‌کنند که این پروژه‌ها ربطی به ایران ندارد. بازار این را می‌خواهد. برای اینکه مصرف کننده ما که قدرت خرید و قدرت اقتصادی دارد، این قدرت اقتصادی را دلیلی برای داشتن قدرت فرهنگی می‌داند که این گونه نیست. آن توازن با پول برقرار شده و شما می‌بینید در نهایت به یک کارفرمایی سرویس می‌دهید که از نظر فرهنگی بسیار کم است و از نظر مالی بسیار غنی است و بعد شما مجبور هستید با آن استانداردها خودتان را تطبیق دهید که نهایتاً چیزی که الان در بازار موجود است را می‌بینید. الان یک گرایشی وجود دارد به سمت کپی‌هایی که در اروپا و آمریکا موجود است یعنی آن تفکری که قبلاً ستون‌های رومی می‌گذاشتند و طاق سنتوری و... کنار رفته است اما کپی‌هایی را می‌بینیم که انگار از ایتالیا و فرانسه و سوییس و نروژ و آلمان کپی برداشته شده و اینجا آورده شده است. هر جا را که نگاه می‌کنید اینها حرف

اول را می‌زنند. متأسفانه مجلات و وب سایت‌های خارجی هم اینها را می‌گذارند. فکر می‌کنند اینها استانداردهای ایران هستند. چون به نظرشان این شکل‌ها آشنا می‌آید و فکر می‌کنند اینها معماری واقعی موجود در ایران هستند و بعد جوانان و دانشجویان ما هم، همین را می‌بینند و برایش تبدیل به یک مبنا می‌شود و سعی می‌کند به این سیستم فکر کند و طراحی کند. بعد وارد بازار می‌شود و استاندارد جدید ایران می‌شود و این است که فاجعه است. آقای دکتر بگویند حالا چه کار باید کرد؟ من فکر می‌کنم هنوز ما باید به دنبال این برویم که چه کاری انجام بدهیم که دانشجوی ما خودش را در دانشگاه گم نکند و بشناسد.

**محمودی:** شما اتفاقاً لغت آخری که در مورد دانشجو و دانشگاه گفتید، من اعتقاد دارم همه این موضوع به دانشگاه برمی‌گردد. الان در دانشگاه، در رشته‌های معماری، تمام پروژه‌هایی که انجام می‌شود برای آن طرف دنیا است یعنی طراحی و پژوهشی که در ارشد و دکتری انجام می‌شود، برای این است که خارج از ایران، در آن طرف دنیا ادامه بدهند و برای کسانی هم که می‌مانند این اتفاقی که آقای صبری لقای گفتند اتفاق می‌افتد. استاندارد می‌شود و برای ایران نیست. البته من اعتقاد دارم برای آن طرف دنیا هم نیست، چون دانش کامل ندارند، چون یک کاریکاتوری از نمونه‌های آن طرف دنیا است. مثل این می‌ماند که من و شما که ایرانی هستیم به فرض اگر در توکیو به مسجد برویم، وقتی من نگاه می‌کنم، می‌بینم که یک جاهایی از کار گیر دارد. حتی در آلمان دیدم مسجد درست کردند ولی وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم، ایراد دارد. در نتیجه آن نمونه‌هایی هم که دانشجویان با اساتید کار می‌کنند و فکر می‌کنند معماری جهانی است، جهانی نیست و اگر آن طرف مرز بررسی کنند متوجه می‌شوند که چه در قسمت پژوهش و چه در قسمت طراحی یک کاریکاتوری از این است. وقتی هم که نمونه‌ها بیرون می‌آید و در شهر تهران اجرا می‌شود، می‌بینیم از نظر تکنیک، معماری و بهره‌برداری یک کاریکاتوری است که واقعی نیست. اصلاً شبیه آن طرف دنیا نیست.

**دیبا:** من چون مرتب در سفر هستم، مقایسه می‌کنم. در ایران معمارانی که بیرون می‌آیند یک چیز را می‌گویند که تو یک مشتری خوب و یک پیمانکار خوب پیدا کن و رها نکن و سعی کن حتما پولدار باشی. در آن زمان، آقای صبری لقای یا کیوان کریمی این طوری نبودند، این تغییر جامعه است. معمارهایی که دستشان قوی هست و خوب هستند، به دنبال آن ۷٪ فوق پولدار هستند که یک شاسی بلند پورش دارد که به رستورانی در فرشته هم برود و غذای پرسی ۱ میلیون تومان بخورد. باید برای اینها کار کنند. معماران ما دنبال همین ۷٪ هستند و می‌خواهند آنها را پیدا کنند، مابقی هم برایشان مهم نیست. حالا من این را با ژاپن و سوئیس مقایسه می‌کنم. من با کنزوتانگه صحبت کردم. گفتم در سال ۱۹۷۴ شما چطوری با کارفرما صحبت می‌کنید؟ گفت من برای بالا بردن سطح علمی جامعه خودم دارم تلاش می‌کنم. پیش کربوزیه هم رفتم. کتاب‌های عالی نوشته است. کلیساها سفید، چه آرمان معنوی داخلش است. با فومیکو ماکی صحبت کردم که یک معمار بسیار برجسته ژاپنی است. او برای جامعه کلی این کار را انجام می‌دهد، برای آن جامعه ۷٪ پولدار نیست. کشور پیشرفته کشوری است که عنایت به یک جامعه بزرگ مدنی دارد که داخلش همه آدم‌ها بتوانند رشد کنند. چرا من اینجا نمی‌توانم آدم پیدا کنم؟ چون همه دنبال لاکچری ۷٪ الی ۸٪ هستند که آن ۷٪ الی ۸٪ هم پول‌ها را برای خودشان جمع کردند. یک ۲۰٪ هم مثل من و شما به عنوان قشر متوسط اینجا هستیم و آن ۶۰٪ الی ۷۰٪ هم نشان می‌دهند که دوتا خیار و گوجه می‌خواهند بخورند باید خودشان را خالی بکنند. ما باید یاد بگیریم که فقط با آن ۸٪ کار نکنیم. زمان فرانک لوید رایت گذشت که خانه آبشار را درست می‌کرد. انسان امروز یک انسان اجتماعی است و این انسان اجتماعی به عقیده من راست و چپ و بحث‌های کمونیستی نیست. آنها به انحراف رفتند. یک آدم باید فکر یک جامعه کلی را بکند. بعد تبدیل به سوئیس، آلمان، اتریش، ژاپن می‌شویم. هندوستان که به هر حال دلش برای مردمش سوخته است. معمارها با همان الگوهای رندر تربیت می‌شوند و وقتی ما برای کار کردن رزومه می‌گیریم، همه می‌گویند ما در رندر گرفتن خیلی خوب هستیم. همه استاد رندر و فتوشاپ شدند و اولین چیزی که سرمیز می‌پرسند این است که

پول دارید؟ ما یک بیمارستانی را می‌خواستیم بسازیم که قرار بود دکترها مجانی خدمت کنند. ما هم ساختمان بدون پول بسازیم نه برای ساختن بلکه برای طراحی کردن که انجام نشد. ما معماران یک مقدار باید عنایت در مسایل کلی جامعه داشته باشیم که متأسفانه دیگر این وجود ندارد.

**صبری لقایی:** آقای دکتر یک مورد را من اضافه کنم. معمارانی هم هستند که فوق العاده در ایران کار می‌کنند و اعتقادی به کپی کردن و برای بازار کار کردن ندارند. از آقای مهندس باقرلی و همسرشان خانم و کیلی که از دوستان هم دوره من هستند. اینها از آن دسته افرادی هستند که کپی نمی‌کنند و این باعث شده که این افراد از بازار حذف شوند. برای اینکه اینها را انتخاب نمی‌کنند. کارهای افرادی که کار درجه یک انجام می‌دهند چطور معروف می‌شود؟ اینها اول باید در داخل کشور خودشان معروف شوند که که متأسفانه در ایران به خاطر کپی نکردن این دسته معروف نمی‌شوند. در نتیجه امکان انتخاب شدنشان نیست چون با استانداردهای نرمال بازار ما فاصله دارند و مسائل دیگری که وجود دارد. بعد چون معرفی نمی‌شوند، خارج از ایران هم دیده نمی‌شوند. در نهایت ما در سطح جهانی این معماران را نمی‌توانیم ببینیم و به عنوان معمار درجه یک خارجی داشته باشیم که معرفی و مطرح شده باشند. به ندرت هم اگر می‌بینید که معروف شدند به خاطر این بوده است که در داخل ایران کار نمی‌کنند بلکه خارج از ایران کار می‌کنند. ولی کسانی که در ایران مشغول هستند، وقتی شروع به کار می‌کنند و کارهای درجه یک انجام می‌دهند، زحمت کشیده‌اند که من فقط یک نمونه را مثال زدم که خود شما با آنها آشنا هستید. اینها از بازار حذف می‌شوند برای اینکه کاری که انجام می‌دهند دل پسند آن قشر محدود سرمایه گذار قرار نمی‌گیرند و بازاری برای آنها نیست.

**محمودی:** خانم و کیلی و آقای جهانگیر باقرلی یک عمر روش خوب حرفه‌ای خودشان را ادامه دادند. ولی در این محیطی که هستیم متأسفانه به آنها کم لطفی زیاد شده و تعداد این معماران کم هم نیست. آقای دکتر دیبا، در خصوص رشته معماری و زندگی خصوصی خودتان هم برای ما بگویید که معماری و حرفه شما چه تاثیری روی زندگی شما داشته است؟

**دیبا:** معماری بر روی زندگی خصوصی من تاثیر گذاشته است اما تاثیری نداشته است. من خیلی زود فهمیدم که اگر بخواهم کاری را انجام بدهم تا زمانی که زنده هستم، روی بینش و راهی که دارم می‌روم، باید یک مقداری عمیق‌تر شوم. چیزی که در کتاب سیدارتا، هرمان هسه می‌گوید که پسر جوان در جنگل به دنبال رستگاری خوبستن می‌رود و من این را بیشتر روی فلسفه و ادبیات گرفتم. در بچگی هم دستم قوی بود و شاید یکی از اولین دوربین‌های خوب زایس را که ساختند، پدر من خرید. در آن موقع من ۸ سالم بود و بعد در ۱۳ سالگی یک دوربین فیلمبرداری شانزده میلیمتری برایم خرید. من با آنها فیلم مستند هم ساختم. من حس آرتیستیکم خیلی بالاست ولی اینها موجب نشد که زندگی من تاثیر بگیرد. ۲ الی ۳ سال پیش یک نمایشگاه نقاشی در پاریس گذاشتم. خیلی موفق بود. ۴۰۰ نفر آمدند و کاتالوگ آن هم در کتابخانه ملی پاریس موجود است. من می‌دانم که زیبا کار کردن و زیبایی مهم است و دست قوی چیست ولی من خوراک اصلی زندگی و اثر آن را در این مطالب نمی‌توانم بگیرم. برای اینکه در واقعیت من از معمارها زده شدم و خسته‌ام کردند. چون خیلی از خود راضی هستند. من رشته‌های دیگر را می‌بینم که آدم‌های عادی هستند. معمارها آدم‌های عادی نیستند، دوتا خط که می‌کشند و در یک مسابقه برنده می‌شود. حالا این مثال‌هایی که آقای صبری می‌زنند استثنا هست. آرش نصیری، انسیه خمسه، تی تی و کیلی و باقرلی، ده الی پانزده نفر هستند که علاف‌های سیستم هستند. آخر ماه می‌روند دنبال چندرغاز که بتوانند کرایه دفترشان را در بیاورند. فکر نمی‌کنم در معماری بتوان آن رسالتی که ما را به جایی برساند در بیاید. من خیلی امیدوار نیستم و عیناً این تجربه آقای صبری را دارم. بعضی‌ها هم می‌گویند من تمام سایت‌ها را دارم، پول دفترم را مرتب می‌فرستم، کامپیوتر دارم، آبی و آیفون دارم. همه اینها را دنبال می‌کنند، اینها یک لاکچری است که مال ما نیست پس من چرا اینها را دوست داشته باشم. بعد جالب است به خاطر همین مطلبی که آقای صبری فرمودند، انگلیس می‌روند و یک جایزه می‌گیرند. چون شبیه همان

کارهای خارج است به اینها جایزه می‌دهند. کسی نیست بگوید که شبیه کار شماست به ما چه ربطی دارد؟ به آن آدمی که در آشغال‌ها دنبال یک لقمه غذا می‌گردد چه ربطی دارد؟ این موضوع که شما دارید پارامتریک کار می‌کنید. اصلاً خود آن شخص با کار پارامتریک آشنایی دارد؟ آیا الگوریتم پارامتریک را می‌داند و می‌تواند با ریاضیات تفسیر کند؟ مطمئناً نمی‌تواند، چون کپی کرده است. تقلید می‌کنند و با این میزان آشنایی و اطلاعات کم حرف‌های گنده می‌زنند. همان‌طور که آقای صبری می‌فرمایند برای اینجا نیست. من با تمام سفرهایی که کردم، باز هم ایران هستم. از لحاظ هوشمندی و معرفتی که یک نفر می‌تواند داشته باشد واقعاً قابل قیاس با خیلی کشورهای دنیا نیست. قابل مقایسه با یک کشور آفریقایی یا چین یا ترکیه یا الجزیره یا کویت و امارات نیست. ایرانی‌ها از لحاظ هوش آدم‌های بسیار ممتازی هستند، ولی هوش آنها به سمت لاکچری بازی می‌رود. چرا؟ چرا شما نمی‌آیید یک بنیادی درست کنید مثلاً کاری که شیگروبان می‌کند را شما هم انجام دهید. چرا در ایران نمی‌بینیم؟! من خودم وقتی ArchDaily را نگاه می‌کنم کاملاً کلیشه ای است. دیوار سیمانی چپ و راست گذاشته اند، کمی با آجر بازی کرده و یک فرمی در آورده و یک گلدان گذاشته و کار را ایرانی می‌بیند. در بچه‌هایی که تازه فارغ التحصیل شده‌اند این گرفتاری عمیق است. پس باید یک تجدید نظر اساسی هم در وزارت علوم و هم در دیدگاه کشور بعد این موضوع داشت تا یک کار مهندسی شود. شاید بعضی از مقامات دولتی هم بخواهند تغییری ایجاد کنند، ولی فکر می‌کنند چون این امر یک کار مهندسی است جامعه مهندسی باید تغییر بدهد. در صورتی که این امر در اختیار آدم‌هاست.

**محمودی:** آقای دکتر دیبا مثل همیشه تمام صحبت‌های شما بسیار شفاف و گویا بود و من و بابک خوشحال شدیم که در کنار شما بودیم. مطالبی که اشاره کردید خالصه کل مطالب علمی و حرفه ای شما بود. یک گفتگو صمیمانه و در عین حال تخصصی داشتیم. این نشست از طریق اینستاگرام مجله ایوان و هم از طریق کانال اندیشکده هرم پی، از آپارات و از یوتیوب پنجشنبه در ساعت ۴ بعدازظهر پخش می‌شود. آقای دکتر دیبا واقعاً ممنون شما هستیم که خیلی صمیمانه عمل کردید.

**دیبا:** خیلی ممنونم و چقدر خوشحال شدم آقای بابک صبری را مجدد دیدم. هر وقت که ایشان را می‌بینم به لحاظ خاطرات و وفاداری ایشان یک شعله و یک نوری در من به وجود می‌آید. وفاداری که ما اگر با هم داشته باشیم آن زمان آدم‌های درستی هستیم.

**محمودی:** تشکر می‌کنم. آقای دکتر صبری لقای ممنون شما هستیم و به امید دیدار آقای دکتر دیبا و آقای دکتر صبری لقای.

**صبری لقای:** تشکر می‌کنم خداحافظ.